

# غَتِّ وَ سَمِينِ دَرْبَارَهُ أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ

(قسمت چهاردهم)

## جویا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ

### ۱۹۲ - خوبشانِ سَعْدِي شیرازی دَر پارِيزِ كِرْمَان

دَر پارِيزِ كِرْمَان، طایفه‌ای هست به نام «سعدلو» که دَر کوهستانِ «سَرگو» مَسْكَن دارند و نام خانوادگی «أَلِ سَعْدِي» اختیار کرده‌اند. «أَلِ سَعْدِي»، شیخ سَعْدِي شیرازی را از خود می‌دانند و حتی افسانه‌ای دارند راجع به دیدارِ شیخ سَعْدِي با «أَلِ» (موجود افسانه‌ای مشهور) و اثری که تا به امروز از آن دیدار دَر این طایفه باقی است! و ... این طایفه، از وابستگانِ «أَلِ سَعْدِي» ی فارس‌اند که أصلت از قبائلِ عَرَب تَبَاراند.

(تفصیل را، دَر این باره، نگر: تَذَكْرَةُ صَفْوِيَّة كِرْمَان، مير مُحَمَّد سَعِيدِ مَشيزِي، مُقَدِّمه و تَصْحِيح و تَحْشِيه: مُحَمَّد اِبْرَاهِيمِ بَاسْتَانِي پارِيزِي، ج: ۱، تهران: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۶۹ هـ.ش.، ص ۳۹۵؛ سَنَكِ هَفْتِ قَلَمِ بَر مَزَارِ خَوَاجِگانِ هَفْتِ چَاه، مُحَمَّد اِبْرَاهِيمِ بَاسْتَانِي پارِيزِي، ج: ۱، تهران: اِنْتِشَارَاتِ بَه نَشْر، ۱۳۵۸ هـ.ش.، صص ۵۲۶ - ۵۳۸).

### ۱۹۳ - «هَم پياده» يا «هَم پياده»؟

شَيْخ سَعْدِي دَر هَفْتُمِينِ بابِ گِلِسْتَانِ فرموده است:

«سالی نِزَاعِي دَر پيادگانِ حَجِيحِ اَفْتَادِه بود و داعی دَر آن سَفَرِ هَم پياده. اِنصاف دَر سَر و رويِ هَم فُتَادِيْم و دادِ فُسُوقِ و جِدالِ بَدادِيْم. كِجَاوه نَشِينِي را شَنِيدَم كه با عَدِيلِ خُودِ مِي كُفْت: يَا لَلْعَجَبِ! پيادَةُ عَاجِ چو عَرَصَةُ شَطْرِنَجِ به سَرِ مِي بُرْدِ فَرزِينِ مِي شُود، يَعْنِي: به از آن مِي كَرْدَد كه بود، و پيادگانِ حَاجِ بادِيه به سَرِ بُرْدَنَد و بَتَرِ شُدَنَد!»

(كَلَيَاتِ سَعْدِي، ج أميركبير، ص ۱۶۰).

چرامی فرماید: «... و داعی در آن سفر هم پیاده»؟ ... «هم» برای چه اینجا آمده است؟ ... آیا سعدی می‌خواسته بگوید که پیش از آن نیز سفرهای پیاده به بیت‌الله کرده بوده است؟! ... اشارتی به سفر یا سفرهای دیگر، در عبارت پیشینش نیست. ... آیا «هم» در اینجا برای تأکید و از عالم «همانا»ست؟ ... بیشینه طابعان و شارحان بنام گلستان، تا آنجا که من‌بنده در این لحظات و در یک مراجعهٔ إجمالي دیده و بررسیده‌ام، به این «هم»، پُر توجّهی نکرده‌اند.

مرحوم مبرور دکتر سیّد خلیل خطیب رهبر در حواشی گلستان مشروح محشای خود (چ: ۲۵، ص ۴۵۹) ۱، و استاد فروزان‌یاد، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، در توضیحات گلستان پژوهیده خویش (چ: ۱۰، ص ۴۸۷)، و آقای دکتر حسن انوری در توضیحات گلستان ویراستهٔ خود (چ: ۲، ص ۲۶۱)، و مرحوم دکتر حسن احمدی گیوی در حواشی گلستان محشای خویش (چ: ۲، ص ۳۵۴)، دربارهٔ این «هم»، توضیحی درخور نرموده‌اند.

در بعض نسخ گلستان نیز، مانند نسخهٔ شرح گلستان مرحوم دکتر محمد خزّالی (چ: ۱۳، ص ۵۹۱)، «هم» لختی پیش آمده و پس از «داعی» نشسته، و دیگر هم و غمی بر جای نمانده است! ... از همین دست است نسخهٔ شرح سودی بر گلستان سعدی (ترجمهٔ حیدر خوش‌طینت - و زین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، چ: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۸۲۰). به هر روی، آن «هم» که در نسخ معتبر پیش از «پیاده» آمده، از برای این دانش‌آموز راجل، مهم است و سؤال‌انگیز؛ و خیال می‌کنم پاسخ این پرسش نیز، چندان آسان‌یاب و در دسترس همگان نباشد؛ چه:

بر خلاف تصوّر ابتدائی، «هم پیاده»، علی‌الظاهر، یک کلمه است، و به معنای «یک تن از پیادگان». دربارهٔ این واژه که در متن پهلوی گزارش شطرنج به ریخت «ham.payādag» آمده است ۲، آقای بیژن غیبی، در پژوهش متن پهلوی یادشده، همین عبارت گلستان سعدی را گواه آورده و آنگاه نوشته است:

«هم» در این اصطلاح اشاره دارد به یکی از میان جمع. مقایسه شود با "هم‌سپاه" در یادگار زریبان (۲۶) و "هم‌گروه" در بیت زیر از شاهنامه (Mohl، پادشاهی هوشنگ، ب ۱۹):

۱. آنوشه یاد دکتر خطیب رهبر، آنجا که عبارت را به نثر امروزی تَحْرِیر کرده، لایذ: سهواً، جای «هم» (← نیز) را در جمله تغییر داده است؛ فلیراجع.

۲. از برای ملاحظهٔ جایگاه واژه در سیاق و نیز برداشتهای گزارندگان آن، نگر: دوازده متن باستانی، تدوین [و] ترجمه [و] توضیح و تفسیر: بیژن غیبی، چ: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن - ۱۳۹۶ هـ.ش، ص ۲۳ و ۳۶؛ و: متنهای پهلوی، گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، پژوهش: سعید عربان، چ: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۴ هـ.ش، ص ۱۲۸ و ۲۹۲.

یکی روز شاه جهان سویی کوه گذر کرد با چند کس هم‌گروه»  
 (دوازده متن باستانی، تدوین [و] ترجمه [و] توضیح و تفسیر: بیژن غیبی، چ: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن - ۱۳۹۶ هـ.ش، ص ۸).

## ۱۹۴ - دوستی با مردم دانا نکوست

چند ده سال پیش از این، زنده‌یاد استاد مجتبی میثوی، در مقاله‌ای که در انتقاد از بانگ نای محمدعلی جمالزاده نوشت، به مناسبت بحث از برخی بیثها که این و آن سروده مولوی می‌پندارند و از او نیست، گفت:

«... بیت دیگری به نام مولانا می‌خوانند و در برخی از مثنوی‌های چاپی آمده است و در امثال و حکم مرحوم دهخدا<sup>۱</sup> هم به نام مولوی ثبت شده:

دوستی با مردم دانا نکوست دشمن دانا به از نادان دوست

این بیت هم از مثنوی سعدی نیست؛ از گلستان سعدی است ولی بیت دومی که در دنبال آن می‌خوانند إلحاقی عوام‌التاس است»<sup>۲</sup>.

می‌نویسم:

آیا این بیت، از گلستان سعدی است؟

عجالت گویا در ویراسته‌های زنده‌یادان محمدعلی فروغی و غلامحسین یوسفی از گلستان شیخ - علیه الرحمه - دستیاب نمی‌شود.

## ۱۹۵ - این مطرب ما نیک نمی‌داند زد ...

«این مطرب ما نیک نمی‌داند زد زینجاش برون برید و نیکش بزیندا»

این بیت را، در لغت‌نامه دهخدا، ذیل «زدن» به معنای نواختن آورده و به «سعدی» نسبت داده‌اند.

آیا این بیت، از شیخ سعدی شیرازی است؟

آری، گویا از سعدی شیرازی است؛ ولی در چاپهای متداول کتبات او، دستیاب نمی‌گردد؛ چرا که از هزلیات سعدی است؛ و این پاره، در بیشینه طبعها نیامده.

۱. از برای "هم‌سپاه" در یادگار زریران، نگر:

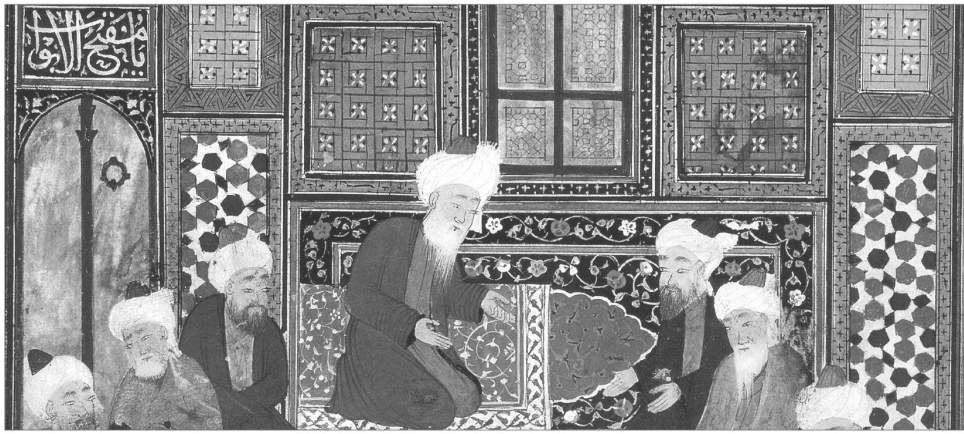
دوازده متن باستانی، بیژن غیبی، چ: ۱، تهران، ۱۳۹۶ هـ.ش، ص ۱۴۱ - متن و هامش.

۲. می‌نویسم:

نگر: امثال و حکم، علامه علی‌اکبر دهخدا، چ: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش، ۲ / ۸۳۷.

۳. مجله یعما، ۱۳۳۸ هـ.ش، ص ۲۰۱.

استاد مجتبی میثوی، این مقاله را، با نام مستعار «علینقی شریعتمداری» نوشته بود. به یاد داشته باشیم که: استاد میثوی از احفاد عالم برجسته و مجتهد مفضل عصر قاجار، «شریعتمدار استرآبادی» - رحمه الله - بود.



از برای آن (با ضبط « برون کنید »)، نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی (اشامل] ... و هَزَلِیَاتِ )، به اِهْتِمَامِ مُحَمَّد عَلِی فُرُوغِی [!؟]، ج: ۳، تهران: انتشاراتِ زَوَّار، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۹۷۸.

## ۱۹۶ - حیوانان

دَر بَعْضِ نُسَخِ گِلِسْتَانِ سَعْدِی آمده است:

«یا سخن آرای چو مردم بهوش یا بنشین چون حیوانان خموش»

(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش مظهر مضاف، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، چ: تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ هـ.ش، ص ۱۳۱؛ و: گِلِسْتَانِ سَعْدِی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چ: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۶۸۷ - دَر «شرح نُسَخه بَدَلِهَا» -) و «حیوان» دَر آن به ریخت «حیوانان» جمع بسته شده. «حیوانان» برای ذهن و زبان ما امروزیان که «حیوانات» یا «حیوانها» می گوئیم، لَحْتِی ثَقِیل و نامأنوس است.

دَر لَغْتِ نَامَه دِهْخُدَا نیز «حیوانان» (به عنوان جمع «حیوان»)، تنها با همین یک گواه از سعدی

مذکور است.

با این همه، این تعبیر دَر دیگر کتابهای کهن نیز دستیاب می گردد و دَر صَحْت و أَصَالْتِش جای

تردید نیست.

دَر کتابِ حُدُودِ الْعَالَمِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، از مُصَنَّفَاتِ پُرَاجِ سَدَهٗ چَهَارُمِ هِجْرِی، می خوانیم:

۱. می دانیم که:

زنده یاد مُحَمَّد عَلِی فُرُوغِی، هَزَلِیَاتِ سَعْدِی را تصحیح و طبع نکرد - و آن مَطَلَبِ را (برخلاف بسیاری از هموطنان محترم) خوش نیز نمی داشت - پس چگونه ممکن است کَلِّیَاتِ سَعْدِی و ویراستهٔ وی بر «هَزَلِیَاتِ» اِشْتِمَالِ داشته باشد؟! ... این هَزَلِیَاتِ را، گویا ناشر کتاب از جایی برگرفته و به تصحیح زنده یاد فُرُوغِی چَسَبَانِیده است!

«و ازین ناحیت خرما خیزد از هر گونه ... و اندر وی حیوانان اند عجب گوناگون» (حدود العالم من المشرق إلى المغرب، به کوشش: دکتر منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۱۶۵).

در کتاب ضیاء الشهاب که شرحی است فارسی و بسیار پُر نکته بر شهاب الاخبار قاضی قضاعی (از شارحی ناشناس<sup>۱</sup>، و احتمالاً از سده هفتم هجری)، می خوانیم:

«حیوانان و خداوندان زندگانی بجمله لشکری اند ساخته»

(ضیاء الشهاب، تصحیح و تحقیق: جویا جهانبخش - و - حسن عاطفی - و - عباس بهنیا، ج: ۱، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۴ هـ ش، ص ۲۲۰).

### ۱۹۷ - چرا «می ریخته»؟

سعدی، در گلستان، در حکایت زبازد «قاضی همدان» که «با نعلبند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش»، در مقام وصف بامداد آن شب که قاضی در آن با معشوق خلوت کرد و منظره‌ای که سحرگاه در برابر پادشاه بوده است، فرموده:

«... شمع را دید ایستاده و شاهد نشسته و می ریخته و قدح شکسته و قاضی در خواب مستی، بی خبر از ملک هستی...»

(کلیات سعدی، چ امیر کبیر، ص ۱۴۵).

چرا می گوید: «می ریخته»؟

می توان هزار فکر و خیال کرد و مثلاً گفت که در کش و قوس عشق‌بازی آن دو تن، دستی یا پایی به جام باده خورده است، و بر اثر آن، می ریخته بوده است و قدح شکسته<sup>۲</sup>.

البته من بنده در آن مجلس حضور نداشته‌ام! ... خود سعدی هم نبوده است!! ... ولی گمان می‌کنم مقصود مصنف گلستان از «می ریخته»، اشارت به چیز دیگری بوده باشد. ... گمان راقم، این است که «ریختن می»، در اینجا، به نوعی حکایتگر صرف نظر و گذشتن از می و واگویی‌گر بی‌اعتنائی بدان

۱. قطب راوندی - روح الله روحه - نیز بر شهاب الاخبار قاضی قضاعی شرحی نوشته است به نام ضیاء الشهاب که البته به زبان عربی است، و غیر از این شرح شهاب است. آن شرح عربی قطب راوندی را تاکنون دو تن از معاصران به چاپ خروفی انتشار داده‌اند. راقم این سطرها نیز، سالها پیش، آن را ویراسته و مهیای طبع ساخته است. آرزومندم مجال طبع و نشر آن با حواشی و تعلیقات مبسوطی که مد نظر بوده است، فراهم آید. (لعل الله یحدث بعد ذلك أمراً).

۲. آقای دکتر انوری، در توضیح «می ریخته ...»، نوشته‌اند:

«چیزی از آن باقی نمانده یا از شدت مستی کاسه شراب را شکنده‌اند و بناچار می بر زمین ریخته شده است»

(گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر حسن انوری، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹ هـ ش، ص ۲۳۱).

باشد! ... یعنی: قاضی چنان غرقِ عشقبازی با معشوق گردیده بوده که باده و قدح و همه چیز را رها کرده و واهشته و از دست فروانداخته بوده است.

عَجَلَه نَفْرَمایید و مُخْلِص را به حَیَالِ بَافِی و اَوْهَامِ پَرَسْتی یا می‌زدایی از دامانِ قُوَّةِ قَضائیهِ عَصْرِ سَعْدی مَتَّهَم نَکَنید! ... آنچه می‌گوییم، اِخْتِرَاعِ فِکْر و حَیَالِ خُودَم نیست؛ بلکه مَعْنائی است که سَعْدی، خود، جای دیگر بدان تَفَوُّه فرموده است.

شیخ شیراز، در بوستان، در آن بیتهای نغز و پرمغز که در بیانِ مَحَبَّتِ روحانی و جُرعه‌نوشانِ بادهٔ عَشِقِ ایزدی پرداخته است، فرموده:

به یادِ حَقِّ از حَلَقِ بَگَرِیخْتَه چنان مَسْتِ سَاقِی که مَنی ریخْتَه

(بوستانِ سَعْدی، تَصْحیح و تَوْضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکتِ سِه‌امی اِنْتِشَارَاتِ خُوارزمی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۰۱، ب ۱۶۴۷).

می‌بینید که وقتی عاشق، مَسْتِ سَاقِی می‌شود، می‌را از دست فرومی‌ریزد: «چنان مَسْتِ سَاقِی که مَنی ریخْتَه».

این، تصویری زمینی است که سَعْدی، در بوستان، برای بیانِ احوالِ عَشاقِ روحانی و مَسْتانِ عَشِقِ آسمانی به عاریت گرفته است. ... حال، بازگردیم به زمین، برویم به هَمْدان، و بپرسیم که: آیا قاضی عاشق و فاسقِ این شهر! مَسْتِ شَاهِدِی که آن شب در مَجْلِسِ داشته و سَاقِی او نیز بوده است، نبوده؟! ... هر کس حِکَايَتِ سَعْدی را خوانده و شَهَادَتِ شَیخِ شیرازی را در حَقِّ قاضی نَگُوبَیخْتِ هَمْدانی و عَشِق و فِسَقِ رُسُوایش خوانده و پذیرفته باشد، تَصْدِیق و تَأْیِید می‌کند که قاضی هَمْدان، مَسْتِ سَاقِی بوده است!

اینجاست که مَن‌بندِ باز رُخَصْتِ خَواهِم خَواست تا از قولِ خُودِ سَعْدی در گوشِ «هَیْأَتِ مُنْصِیْفَه» بخوانم: «چنان مَسْتِ سَاقِی که مَنی ریخْتَه»!

## ۱۹۸ - «پشتیبان» و «دیوار»

این بیتِ دیباجهٔ گِلِستان را همه در یاد داریم:

«چه غم دیوارِ اُمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موجِ بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟»  
(کَلِّیَاتِ سَعْدی، چ امیرکبیر، ص ۲۹).

لیک بسیاری از ما، به معنای دقیق و دُرُسْتِ «پشتیبان» در آن تَوَجُّه نکرده‌ایم.

حتّی استادِ فُروزانِ یاد، شادروانِ دکتر غلامحسین یوسفی، در توضیحاتِ مَبْسُوط و دامنه‌وَرِ گِلِستانِ پزوهیده خویس (ج: ۱۰، ص ۲۰۰)، دربارهٔ این «پشتیبان»، توضیحی نَفرموده است. تنی چند از شُرَاحِ دیگر، نیز. بَعْضِ شُرُوحِ قُدّما بر گِلِستانِ هَم که نگارنده دیده است، اَعَمّ از خطّی و چاپِ سنگی، در بابِ این بیت و خُصوصِ اِین واژه هیچ توضیحی ندارند. در بَعْضِ شُرُوحِ فاضلانِه چون بهارِ بارانِ رامپوری (سنگی، ص ۱۲) به اموری چون مُحاکمه در میانِ ضَبِطِ نُسْخ و اِیضاحِ صَحّتِ قَافیهٔ

بیت هم پرداخته شده است، ولی «پشتیبان» را توضیح نداده‌اند. بر سر هم، کم نبوده و نیستند کسانی که به نُکته لَعْوِي ظریفِ بَيْتِ، التِّفَاتِي شاینده نکرده‌اند.

«پشتیبان»، در اینجا، معنایی دارد در تناسُبِ تام با «دیوار».

در *لَعْتِ نَامَةُ دِهْخُدَا* ذیل «پشتیبان» می‌خوانیم: «چوبی که به جهتِ استحکام بر دیوار نصب کنند (برهانِ قاطع)؛ بنائی که برای حفظِ بنائی دیگر سازند»؛ و آنگاه، همین بیتِ سَعْدِي را به عنوانِ شاهدِ این معنی آورده‌اند.

همچنین، ذیل «پشتوان» آورده‌اند: «به معنی پشتیبان باشد و آن چوبی است که به جهتِ استحکامِ دیوار یک سرِ آن را به دیوار و سرِ دیگرِ آن را بر زمین نصب کنند ... (برهانِ قاطع)؛ پشتیبان؛ پشتبان؛ شمع (اصطلاحِ بنائی)؛ هر بنائی که برای استحکامِ بنائی دیگر، بدو پیوندند چنانکه برای پل و مانند آن».

نیز ذیل «پشتیوان» آورده‌اند: «چوبی که بر دیوار نصب کنند به جهتِ استحکام (برهانِ قاطع)؛ پشتیبان ...».

أما «دیوار اُمت» چیست و چرا «اُمت» به «دیوار» تشبیه شده است؟

گمان این بنده - أَحْسَنَ اللَّهُ أحواله - آن است که شیخ سَعْدِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - را در این بیان، به کَرِیمَةُ (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ) (س ۶۱، ی ۴) نظر بوده است؛ و می‌دانیم که در شماری از ترجمه‌های کهنِ قُرْآنِ کَرِیم، واژه «بُنْیَان» را به «دیوار» و «دیواربست» ترجمه کرده‌اند. نمونه را، نگر: قُرْآنِ کَرِیم، با ترجمه: أَبُو الْفَضْلِ رَشِيد الدِّینِ مِیْبُدِي، تصحیح و مُقابله: دکتر مهدی مَلِکِ ثابِت - و - دکتر عَلِي رِوَاقِي، ج: ۱، تهران: مَرکَزِ پژوهشی میراثِ مکتوب - با همکاری: انتشاراتِ فرهنگ‌نگارِ مِیْبُدِي (و) بُنیادِ مِیْبُدِي - ۱۳۸۸ هـ.ش، ص ۵۵۱؛ و: *فرهنگ‌نامه قُرْآنی* (فرهنگِ برابریهای فارسی قُرْآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهنِ محفوظ در کتابخانه آستانِ قدسِ رَضَوِي)، تهیّه و تنظیم: گروه فرهنگ و آدبِ بُنیادِ پژوهشهایِ اسلامی، با نظارت: دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ یاحقِي، ج: ۱، مشهد: بُنیادِ پژوهشهایِ اسلامی آستانِ قدسِ رَضَوِي - ع - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ هـ.ش، ۱ / ۳۶۵.

۱. «شمع»: «در تداول عامه، ستونهایِ چوبین که در بنا به کار برند؛ تیر که به زیرِ سقف یا دیواری شکست خورده زند تا نیفتد و یک سرِ آن بر دیوار استوار شده و سرِ دیگر بر زمین مُحکَم است؛ پادیر؛ دیرک؛ پازیر؛ فانه» (*لَعْتِ نَامَةُ دِهْخُدَا*).

«پادیر: چوبی بود که پیش دیوار شکسته یا زیرِ آن نهند مانندِ ستون تا دیوار نیفتد (حواشی فرهنگِ اَسَدِي نسخه نخجوانی)؛ شمع؛ دیرک» (همان).

«دیرک: تیرک، ستون خیمه و جز آن، ستون خیمه، پادیر، پادیر، شمع، تیرِ افراشته زیرِ چادر که حاملِ چادر است، عمود، ستونه، دِعَامَةُ، دِعَامَةُ، دِعَامَةُ» (همان).





## ۱۹۹ - قافیه‌سازی «هیج» و «بسیج»

سعدی در گلستان فرموده است:

«ای طَبَلِ بلندبازَنگِ دَرِ باطنِ هیج! بی توشه چه تدبیر کنی وقتِ بسیج؟»

روی طَمَعِ از خَلقِ بیبیجِ از مردی      تَسبیحِ هزاردانه بر دَستِ مَبیجِ»

(گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۱۶۳).

چنان که می‌بینید، شیخ شیراز، «هیج» را با «بسیج» قافیه کرده، و قافیه‌کردن این دو واژه با یکدیگر، در سخن استادان پیشینه چونان فردوسی بزرگ و اسدی طوسی و نظامی گنجه‌ای و ... بسیار شایع بوده است.

اُستادِ عَلامَةُ أَجَلٍ، جلال‌الدین هُمایی - طَیِّبُ اللهُ ثَراه - در کتابِ مُسْتَطابِ مَولوی‌نامه، بیت مشهور و زبازند مولانا، «این همه گفتیم لیک اندر بسیج / بی عنایاتِ خدا هیچیم هیج»، را به ریخت «این همه گفتیم لیک اندر بسیج / بی عنایاتِ خدا هیچیم هیج» ضبط فرموده و سپس در حاشیه مرقوم داشته است:

«قافیه‌کردن "هیج - بسیج" به ملاحظهٔ رسم‌الخط قدیم است که هر دو حرف را با یک نقطه

می‌نوشتند؛ و نظیرش در قوافی "گ، ک، ژ، ز، پ، ب" در اشعار قدیم بسیار است.»

(مولوی‌نامه - مولوی چه می‌گوید؟ - جلال‌الدین هُمایی، ج: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۳ هـ.ش، ص ۲ /

۹۵۷).



می‌نویسم:

دَر نیافتَم که اَسْتاد چرا چُنین تَبیینی فرموده‌اند.

دَر فارسی دَری، دو ریختِ «بسیچ» و «بسیچ» هَر دو آمده است. اگر شاعِر ما، «بسیچ» را به کار برده باشد که جای گُفت‌وگو نیست و با «هیچ» قافیه می‌شود. اگر هَم «بسیچ» را به کار برده باشد، با «هیچ» قافیه تواند شد؛ و «هیچ» با ریختِ «هیچ»، در فارسی دَری کاربرد داشته است و دارد. دَر کتابِ *یادداشت‌های صدرالدین عینی* که فارسی تاجیکان نزدیک به خاستگاه مولوی و خاندانش را آیینگی می‌کند، بارها «هیچ» به جای «هیچ» به کار رفته است.

پَس گویا جایی برای تحلیل و تعلیل مختار اَسْتاد هُمایی - رَوَحِ الله رُوَحَه - بر جای نمی‌ماند؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ الله.

شیخ سعدی دَر بوستان هَم فرموده است:

«که چندین ز تیمار و دَر دم مپیچ که روزی دو پیش از تو کردم بسیچ»

(بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی،

۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۸۵، ب ۳۶۶۷)

و پیداست که عَلی‌الظاهر «بسیچ» را به هَمین خوانش - به جیمِ پارسی - برمی‌خوانده است.

## ۲۰۰ - جَوَانِ سَخْت

دَر لغت‌نامه دِهخدا، یک معنای واژه «سخت» را «قوی، نیرومند، نیرو» گفته و این بیتِ گلستانِ سعدی را گواه آن آورده‌اند:

«جَوَانِ سَخْت می‌باید که از شَهوتِ پرهیزد که پیر سُست‌رغبت را خود آلتِ بر نمی‌خیزد!»

(از برای این بیت، نگر: گلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکتِ سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۶۹۶ - دَر "شرح نسخه‌بدها".)

گمان می‌کنم واژه «سخت» در اینجا مفیدِ مفهومی ویژه‌تر و به معنای «قوی‌شَهوت» باشد؛ کما این که گویا مقصود از «سُست‌رغبت» هم «ضعیف‌شَهوت» است؛ و در اَدبیاتِ فارسی، دو واژه بظاهرِ عام «سُست‌اندام» و «سُست‌مرد» را، به هَمین معنای "ناتوان در شَهوت‌راندن" به کار برده‌اند.

نیز نگر: لغت‌نامه دِهخدا، ذیلِ «سُست‌اندام» (به معنای نامرد - از: آندراج - کسی که مردی نداشته باشد و مُجامعت نتواند - از: ناظم‌الأطبَّاء - مُخَنَّت - از: تغلیسی -)، و ذیلِ «مُخَنَّت» (در گفت‌وورد از مقدمه‌الادب زَمخشری و [دستور الإخوان قاضی بدر مُحَمَّد خان] ده‌ار) و ذیلِ «عنین».

دَر شرحِ سودی بر گلستانِ سعدی (تَرْجَمَه حیدر خوش‌طینت - و - زین‌العابدین چاوشی - و - علی‌اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۱۰۱۱)، تلقی و خوانشِ دیگری مجالِ طرح یافته و خلاصه آن که گفته شده است: جَوَانِ مُحَكَم (و خودداری) لازم است تا از شَهوتِ پرهیز کند و پرهیز از شَهوت، کارِ هر کسی نیست؛ فَلْيُرَاجِعْ.

یکی از مُعاصِرانِ ما که پنداری دَر جُفت و جور کردنِ معنای هَمان واژهٔ «سخت» در بیتِ موردِ بحثِ گِلِستانِ دَرمانده است، بدان گراییده که: «کلمهٔ سخت در اینجا جنبهٔ قید تأکیدی دارد» و «برای ضرورتِ وزنِ شعرِ نونِ جوان را با کسره می‌خوانند» (شرحِ سودی بر گِلِستانِ سَعْدی، تَرْجَمَه و شَرْح: غلامرضا کمالی‌نیا، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ نور گیتی - با همکاری: شرکتِ سهامیِ انتشار - ۱۳۹۵ هـ.ش، ص ۳۰ / ۳۹۶!!!) ... «یعنی: جوان از شهوتِ سخت باید پرهیز بکند» (همان، همان‌جا!) ...؟!؟!!

## ۲۰۱ - «حَبِیثَاتِ سَعْدی

«حَبِیثَاتِ» - چنان که همه نیک می‌دانیم! - نامِ مجموعه‌ای است از آثارِ هَزَلِیِ شیخِ سَعْدی. باری، چُنین به نَظَر می‌رَسَد که شیخِ شیرازِ را، در تَسمِیةٔ «حَبِیثَاتِ»، نَظَر به تَقَابُلِ با «طَبِیَّاتِ» خودِ شیخ<sup>۱</sup>، از سوبی، و اِنْدِرَاجِ در شُمُولِ کَرِیمهٔ (الْحَبِیثَاتُ لِلْحَبِیثِیْنِ ... وَالطَّبِیَّاتُ لِلطَّبِیْبِیْنِ ...) <sup>۲</sup>، از سوبیِ دیگر، بوده است؛ چنان که گویی سَعْدی، «طَبِیَّاتِ» را از برایِ طَبِیْبِیْنِ و «حَبِیثَاتِ» را از برایِ حَبِیثِیْنِ نوشته است!!!<sup>۳</sup>

## ۲۰۲ - گر سَگِ گَزَدَتِ در آن چه گویی؟ ...

«گر سَگِ گَزَدَتِ در آن چه گوئی؟ سَگِ را بَعُوْضِ تَوَانِ گَزِیدِن؟»

این بیت، به نقل از «جامع الحکایاتِ عَوفی، دَر اَمثال و حِکَمِ غَلامه عَلی اَکْبَرِ دِهْخُدا (ج: ۶، تهران: مَوْسَسَةٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمیر کَبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش، ص ۳ / ۱۲۷۴)، مُنْدَرِجِ است، و لَابدِ بَرایِ شَما هَم تَداعِیْگَرِ حِکَايَتِ مَعروفِ بَابِ چِهارمِ بَوسْتانِ سَعْدی است که می‌فرماید:

«سَگی پایِ صَحْرانِشِینی گَزِید	به خِشْمی که زَهْرش ز دَنْدانِ چِکید
شَب از دَرْدِ بَیچاره خِوابِش نُبُرد	به خِیلِ اِنْدَرش دُخْتِری بَود خُرد،
پَدَر را جَفا کَرْد و تُنْدی نَمود	که: اَخرِ تُو را نِیز دَنْدانِ نَبود؟!
پَس از گَریه، مَرْدِ پِراگَنده رِوز	بَخَنْدید ک: سَیِ مامِکِ دِلْفُروز!
مَرا گَرچِه هَم سَلطَنَتِ بَود و بَیْش،	دِریغِ اَمَدَمِ کَامِ و دَنْدانِ خِویْش
مُحالِستِ گَر تِیغِ بَر سَرِ خِورَم،	که دَنْدانِ بَه پایِ سَگِ اِنْدَر بَرَم!
تَوَانِ کَرْد با ناکِسانِ بَدَرگی،	ولِیکِن نِیائِید ز مَرْدُمِ سَگی!«

(بَوسْتانِ سَعْدی، تَصحیح و تَوضیح: دَکتر غلامحَسینِ یَوسُفی، ج: ۱۱، تهران: شرکتِ سهامیِ اِنْتِشَارَاتِ خِوارزمی، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، ب ۲۱۹۹ - ۲۲۰۵).

۱. مجموعه‌ای از غَزَلِهایِ سَعْدی، از زَمانِ خُودِ او، زِیرِ نامِ «طَبِیَّاتِ» گردآوری شده بوده است.

۲. ص ۲۴، ی ۲۶.

۳. سَعْدی دَر آثارِ هَزَلِیِ اش، بَجد و هَزَل، خُود را و خِواندگانِ را، از بَابِ هَزَلِ گویی و هَزَلِ خِوانی مَلامَتِ می‌کُند و کَلِماتِ دُرُشتِ نثارِ طابِلانِ اِینِ گونه مَتاعِ می‌نماید!

مَرَحُومِ دِهْخُدا، بَيْتِ يادشُدِه را نَظِير «الْكَلْبُ يَنْوُحُ وَ الْقَمَرُ يَلُوحُ» قَلَمِ داده است (سَنج: اَمثال و حِكْم، ج: ۶، ۱ / ۲۶۹، و ۳ / ۱۲۷۴)؛ لیک بظاھر، مُناسَبَتِ نَزْدِیکِ نِست؛ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

### ۲۰۳ - سَيِّدِ اَحْمَدِ خُرَاسَانِي و «پَسْرانِ وَزِيرِ نَاقِصِ عَقْلِ»

تَعْبِيرِ «پَسْرانِ وَزِيرِ نَاقِصِ عَقْلِ» که سَعْدِي دَرِ گِلِستانِ فَرْمُوده، مَوْجِبِ گُفْتِ و گُوهايِ دَسْتُوريِ گُوناگون، و گاه، دَسْتِمايَهٗ قَالِ و مَقَالِ هَايِ اَدَبِيِ دَامَنه‌وَرِ بُوْدِه است.

آقايِ دَكْتَرِ جَلالِ مَتِينِي، دَرِ زُمَرَهٗ خَاطِرَاتِ خُوِيشِ دَرِ بارَهٗ زَنده‌نامِ «سَيِّدِ اَحْمَدِ خُرَاسَانِي»، مُدَرِّسِ دُرُوسِ عَرَبِيِ و فَارِسيِ دَانِشكُدَهٗ اَدَبِيَّاتِ دَانِشگاهِ مَشْهَدِ (و سِپَسِ تَر: دَانِشكُدَهٗ اَدَبِيَّاتِ دَانِشگاهِ اَصْفَهانِ)، و غَرائِبِ اَحْوالِ و اَطْوارِ او، نُوِشْتِه‌انْدِ که:

«... آقايِ خُرَاسَانِي ... بَرايِ اَنِ که نِشانِ دِهَنْدِ مَرْدِيِ مَتَجَدِّدِ! هِسْتَنْدِ، سَعْدِيِ را ... مَورِدِ اِنْتِقَادِ قَرارِ داده بُوْدَنْدِ و دَرِ رُوزنامَه‌ايِ دَرِ مَشْهَدِ اَيْنِ دُو بَيْتِ سَعْدِيِ را دَلِيلِ عَدَمِ تَوَجُّهِ سَعْدِيِ بَه قُواعِدِ دَسْتُورِ زَبانِ فَارِسيِ اِعلامِ كَرْدِه بُوْدَنْدِ:

روستازادگان دانشمند  
به وزیری پادشا رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل  
به گدایی به روستا رفتند

دَرِ بَيْتِ دُومِ، "نَاقِصِ عَقْلِ" صَفْتِ مُضَافِ (پَسْرانِ) است، نَه صَفْتِ مُضَافِ اِلَيْهِ (وَزیر). بَحْثِ بَرِ پَرِ و پايِ سَعْدِيِ پِيچِيدَنْ، دَرِ مَشْهَدِ گَرْمِ شُدِ و بَه شَهرهايِ دِيگَرِ نِيزِ رَسِيدِ. يَكِيِ از دَانِشجُويانِ اَنِ زَمانِ دَانِشكُدَهٗ اَدَبِيَّاتِ نُوِشْتِه است که آقايِ دَكْتَرِ فَيّاضِ بَه آقايِ خُرَاسَانِيِ گُفْتِه بُوْدَنْدِ: دَرِ بارَهٗ سَعْدِيِ مَطالِبِ زيادِيِ هِسْتِ که مِي تُوَانِستيدِ مَورِدِ بَحْثِ قَرارِ بَدِهيدِ؛ چَرَا بَه "پَسْرانِ وَزِيرِ نَاقِصِ عَقْلِ" چَسْبِيدِه‌ايدِ؟ دَرِ حَالِيِ که اَيْنِ طَرزِ اِسْتِعْمالِ دَرِ شِعْرِ فَارِسيِ بِي سَابِقِه هِم نِست. آقايِ خُرَاسَانِيِ جِوابِ داده بُوْدَنْدِ: اِگرِ اَيْنِ بَحْثِ را مَطْرَحِ نَکَنْمِ از کِجا مَرْدَمِ مِي فِهْمَنْدِ که دَرِ مَشْهَدِ، دَانِشكُدَهٗ اَدَبِيَّاتِ وُجُودِ دارَدِ!

(خَاطِرَاتِ سَالِهايِ خَدْمَتِ - از دَبِيرِستانِ اَبْرِزِ تا فَرهنگِستانِ اَدَبِ و هُنَرِ اِيرانِ - جَلالِ مَتِينِي، ج: ۱، لُسْ اِنجَلِس: شَرکَتِ کِتابِ، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۶۳).

بَه نُوِشْتَهٗ آقايِ دَكْتَرِ مَتِينِي، اَحْوالِ و اَطْوارِ سَيِّدِ اَحْمَدِ خُرَاسَانِيِ که عَلِيّ رَغِمِ تَحْصِيلاتِ سُنْتِيِ و سَوابِقِ حُوزُويِ اشِ بَه اِظْهَارِ "تَجَدُّدِ" (و سُنْتِ گَرِيْزِيِ؟) مَوْلَعِ بُوْدِه است و از جُمْلَه بَه اَفْكارِ اَحْمَدِ كَسْرُويِ هِم دِلْبَسْتَنگِيِ نِشانِ مِي دَاده، كَسانِيِ را بَرِ ضِدِّ او بَرانگِيخْت: از جُمْلَه، «يَكِيِ از دَبيرانِ خُوشِ ذُوقِ اَدْرَبايِجانيِ که دَرِ دَبِيرِستانِهايِ مَشْهَدِ اَدَبِيَّاتِ فَارِسيِ دَرَسِ مِي دَادَنْدِ ... قَصِيدَه‌ايِ عَلِيَهٗ آقايِ خُرَاسَانِيِ مِي سَازَنْدِ که دَرِ اَنِ، هِم پِيروِ كَسْرُويِ بُوْدَنْ او را مَطْرَحِ مِي كَنْنَنْدِ، و هِم با ظُرْفَتِيِ خَاصِ، طَرزِ اِسْتِعْمالِ "پَسْرانِ نَاقِصِ عَقْلِ" را. ... [گُويا] قَصِيدَه بَه اَيْنِ مَطْلَعِ است:

كَسْرُويِ رَفْتِ، ازو بَتَرِ اَمَدِ  
پَسْرِ شِيْرِخانِ خَرِ اَمَدِ

۱. کذا في الأصل.

توضیح، آن که می‌گفتند: پدَرِ آقايِ خُرَاسانی، دَرِ روزگارِ پیش، دَرِ تعزیه‌ها دَرِ نَقَشِ "شیر" ظاهر می‌شده است بدین ترتیب که دَرِ پوستِ شیر می‌رفته، و به همین جهت به "شیرخان" معروف بوده است. دَرِ این بیت، "خَر" صَفَتِ مُضَاف، "پسر"، است که بایست گفته می‌شد: پسرِ خَرِ شیرخان! (همان، ص ۶۳ و ۶۴).<sup>۱</sup>

از بابِ "الشَّيْءُ بِالشَّيْءِ يُدْكَرُ"، عَرَضِ می‌کنم که:

دکتر عَلِي شَرِيعَتِي - عَفَرَ اللهُ لَهُ - از زُمْرَةِ تَلَامِيذِهِ هَمِين «سَيِّدِ أَحْمَدِ خُرَاسَانِي» يِ فَقِيدِ وَ مَوْرِدِ التَّفَاتِ وَ يَزَّةُ او وَ تا اندازه‌ای بَرَكشيدۀ او<sup>۲</sup> بود، و از قِضَا، او نيز مَانَدِ اُستادش بَرِ أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِينَ خُرَدِه‌گيريِ اَدَبِي می‌کرد.

طالِبَانِ تَفْصِيلِ مَقَالِ دَكْتَرِ شَرِيعَتِي وَ اَنگاهِ عِيَارَسَنجِي دَاوَرِي وَ نَقْدِ كَمِ عِيَارِ وِي بَرِ شَيْخِ شِيرَاز، مَقَالَتِ اُستادانۀ جنابِ اُستادِ جَمَشِيدِ سُرُوشِيَارِ (مَظَاهِرِي) را که دَرِ كِتَابِ سُرُوشِيدِ (يادنامۀ غلامرضا رَشِيدِ ياسمِي، به كُوشِشِ: اِبْرَاهِيمِ رَحِيمِي زَنگنه - و - سَهِيلِ يَارِي اَكُلِ دَرَه،]، چ: ۱، كِرمانشاه: اِنْتِشَارَاتِ دِيپَاچِه، ۱۳۹۶ هـ.ش.) چاپ شده است، از دَسْتِ نَخَوَاهَنْدِ داد.

۱. اگرچه ربطِ مُسْتَقِيمِ به ما نَحْنُ فِيهِ نَدَارَد، از بابِ وَقُوفِ بَرِ غَرَائِبِ اَطْوَارِ «سَيِّدِ أَحْمَدِ خُرَاسَانِي»، بَدِ نِيسْتِ بَدَانِيدِ كِه:

«آقايِ خُرَاسَانِي دَرِ تَدْرِيسِ ... شِيوَه‌ای خاصِ داشتند؛ چنان که دَرِ يَكِ سَالِ تَحْصِيلِي دَرِ دَرْسِ دَسْتُورِ زَبانِ فارسی فقط دَرَبارۀ "كِه [يِ] مَوْصُولِ" سَخْنِ كُفْتَنْد» (همان، ص ۶۴)!!!

اين شِيوۀ آقايِ خُرَاسَانِي، اگرچه دَرِ عَالَمِ مُعَلِّمِي، - بَه‌اصْطِلَاحِ - "نُقْطۀ ضَعْفِ" است و بِي تَوَجُّهِي وِي را بَه نِيازِ وَ طاقَتِ مُحاطَبانِ بَه نَمائِشِ مِي‌گُذَارَد، يَكِ چيزِ دِيگَرِ را هَمِ نِشانِ مِي‌دِهَد، وَ اَن نِوعِي اِشْتِراكِ سَلِيقَهٗ اَن فَقِيدِ است با بَعْضِي از اُصولِيانِ دُو قَرْنِ اَخيرِ كِه پُر اِجْتِنابِي از دَرَاژِ نَفْسِي دَرِ مَباحِثِ عُمُرِبَرادَهٗ نداشتِه وَ شَش‌ماهِ شَش‌ماهِ دَرِ پارِه‌ای از مَوْضوعاتِ كَم‌ارزِشِ عِلْمِ اُصولِ اِفاَدۀ مَرَامِ كَرْدِه وَ عُمُرِ سَامِعِ وَ قائِلِ را تَباهِ فَرمودِه‌اند! ... سَامَحَهُمُ اللهُ تَعَالَى وَ اِيَّانَا!

۲. تَفْصِيلِ تَأثيرِ سَيِّدِ أَحْمَدِ خُرَاسَانِي را بَرِ سَرگُذَشتِ دَكْتَرِ عَلِي شَرِيعَتِي، دَرِ خَاطِرَاتِ آقايِ دَكْتَرِ جَلالِ مَتِينِي دَرَبارۀ دَكْتَرِ شَرِيعَتِي - كِه بَرِ خواندنيهايِ بسيارِ اِشْتِمالِ دارَد وَ بَرِ پارِه‌ای از مَشهوراتِ بِي‌پايهٔ دَرَبارۀ وِي رَقْمِ تَرَقِينِ مِي‌كُشد - مِي‌توانِ دِيد.